

دکتر جورج پیتون، ترجمه کتاب مقدس، جلسه هشتم، زبان، بخش ۳، چگونه به شیوه‌ای مرتبط ارتباط برقرار می‌کنیم.

جورج پیتون و تد هیلدبرانت ۲۰۲۴ ©

من دکتر جورج پیتون هشتم در تدریسش در مورد ترجمه کتاب مقدس. این جلسه هشتم، زبان، بخش ۳، نحوه ارتباط ما به روشی مرتبط است.

ما بحث خود را در مورد زبان و نحوه ارتباط ما ادامه می‌دهیم.

این بار می‌خواهیم درباره برقراری ارتباط به شیوه‌ای مرتبط صحبت کنیم. قبل از شروع، یک حکایت کوتاه دیگر دارم، یک چیز کوچک برای خواندن، یک ترجمه. خب، این در یک پارک یا چیزی شبیه به آن در فضای باز، شاید یک اردوگاه است.

فکر می‌کنم اینجا یک اردوگاه است. بنابراین، چپ می‌گویید، لطفاً اگر چیزی دیدید که نیاز به توجه ما دارد دریغ نکنید و به این شماره پیامک دهید. ما می‌خواهیم این اردوگاه را تا حد امکان برای مهمانانمان آرامش‌بخش و راحت کنیم.

یا SUS ممنون. خب، این ترجمه‌ی اون متن برای نوجوانانه ببخشید؟ در فضای خالی، اگه چیزی شبیه به cringe یا IDK یا بهم پیام بدین، بهم پیام بدین.

راستش را بخواهید، ما داریم سعی می‌کنیم این اردوگاه را روشن کنیم. نمی‌توانیم متوقف شویم، تا زمانی که این مکان واقعاً نابود نشود، متوقف نخواهیم شد. به کمکت نیاز داریم. فامیل. تای.

باشه، پس این را به دانش‌آموزانم نشان داده‌ام.

راستش را بخواهید، عبارت «نمی‌توانم بس کنم، نمی‌خواهم بس کنم» بیشتر شبیه اصطلاحی است که مربوط به دهه ۹۰ یا اوایل دهه ۲۰۰۰ است. بنابراین، مردم امروزه دیگر این را نمی‌گویند. به هر حال، پس به من سر بزن، HMU.

یعنی با من تماس بگیر. نمی‌دانم، نمی‌دانم. خراب، یعنی خراب شده.

و غیره. تای، ممنون. بله، به نوعی پیامک دادن روی نحوه نوشتن خیلی چیزها توسط مردم تأثیر گذاشته، حتی گاهی اوقات روی کاغذ و چیزهایی از این قبیل.

خیلی خب، زبان ببخشید، اگر تا الان حدس نزده‌اید، من یک زبان‌شناس هستم. من عاشق زبان‌ها هستم.

من عاشق فکر کردن به آنها هستم. دارم در مورد آنها صحبت می‌کنم. و دخترمان، وقتی دبیرستانی بود، ما پنج فرزند داریم.

او کوچکترین فرزند است، و در دبیرستان درس می‌خواند، و تنها فرزند خانه بود. و یک بار سر شام از من و همسر پرسید، و گفت، چرا هر مکالمه‌ی سر شام به نحوی به صحبت در مورد زبان ختم می‌شود. ببخشید

من با مادرت ازدواج کردم، و ما مترجمان کتاب مقدس هستیم، و ما زبان‌شناس هستیم، بنابراین نمی‌توانیم جلوی خودمان را بگیریم. بسیار خوب، ما فقط می‌خواستیم در مورد همان چیزی که صحبت کردیم، در مورد کنش‌های گفتاری، صحبت کنیم.

زمینه مشترک فرضی بالا، این نوع ارتباط به معنای حداقل متن و تعداد کمی کلمه است. زمینه مشترک کم، یا فرض بر این است که اطلاعات مشترک کمی وجود دارد، منجر به حداکثر متن و صحبت زیاد می‌شود. گاهی اوقات یک عمل گفتاری، ما این را خیلی نمی‌بینیم، اما در کتاب مقدس بیشتر آن را می‌بینیم، جایی که صحبت کردن در واقع انجام کاری است، انجام نوعی عمل است.

بنابراین، وقتی کشیش یک زوج را به عقد هم درمی‌آورد، می‌گوید: «حالا شما را زن و شوهر اعلام می‌کنم. آیا قبل از آن زن و شوهر بودند؟» «این تقریباً مثل آخرین مورد است، و بعد آنها مطمئناً زن و شوهر هستند، و بعد دیگر نیستند. در کتاب مقدس چه می‌بینیم؟ برکت

وقتی یعقوب حق نخست‌زادگی‌اش را از برادرش دزدید، رفت و وانمود کرد که برادرش است. پدر، یعقوب را برکت داد و گفت: «من همه این نعمت‌های بزرگ را به تو می‌دهم.» «خب، بعد، عیسو آمد، غذایی برای پدر آورد و گفت: «چی، مال من کجاست؟» «و پدر گفت:» ببخشید، دیگر پولی برایم نمانده است.» انگار که به یعقوب یک چیز فیزیکی داده بود، مثلاً این ۱۰۰۰۰ دلار، این تمام پولی است که در بانک دارم، مال توست

من چی؟ خب، این چیز نمایشی رو زیاد تو انگلیسی نمی‌بینیم، اما تو کتاب مقدس هست. برکت، اما چی؟ نفرین. خب، اونا به نفرین رو تلفظ می‌کنن

وقتی عیسی در طول هفته مصائب به اورشلیم می‌رفت، درخت انجیر را نفرین کرد، آنها برگشتند؛ درخت نفرین شده خشک شده بود. بنابراین، این نوعی از کنش گفتاری است که ما در مورد آن صحبت نکرده‌ایم، اما گاهی اوقات در کتاب مقدس مرتبط است. بنابراین، دوباره، ما به چه چیزی نگاه می‌کنیم؟ چه گفته شد؟ منظور چه بود؟ پاسخ مورد نظر چه بود؟ و مردم چگونه واکنش نشان دادند؟ و همانطور که گفتیم، فرهنگ کتاب مقدس تمایل به زمینه‌محوری بالا داشت، و بسیاری از زبان‌هایی که امروزه کتاب مقدس را در آنها ترجمه می‌کنیم نیز زمینه‌محور هستند.

خب، کنش‌های گفتاری. گفته اغلب با آنچه گفته می‌شود مطابقت دارد. خب، این یکی را دارید، جانسون‌ها این آخر هفته برای شام می‌آیند، این یک جمله‌ی رک و راست است، و به عنوان یک جمله‌ی رک و راست هم فهمیده می‌شود.

وقتی این سوال را دارید، جانسون‌ها کی برای شام می‌آیند؟ این یک سوال صریح است؛ این یک سرزنش یا چیزی شبیه به آن نیست. می‌تواند مقدمه‌ی سوال دوم باشد، جانسون‌ها کی برای شام می‌آیند؟ جانسون‌ها این آخر هفته برای شام می‌آیند. لطفاً، بیایید جانسون‌ها را برای شام دعوت کنیم.

شاید شوهر از زنش بخواهد یا زن از شوهر، و این یک درخواست مودبانه است. در این صورت شما یک دستور صریح دارید، طرف‌ها را روی میز نگذارید، این در واقع به آنها می‌گوید که کاری انجام دهند، و اصلاً مبهم نیست. بسیار خوب، اما مشکل زمانی پیش می‌آید که بین آنچه گفته شده و آنچه منظور است، تطابق وجود نداشته باشد، و ما می‌گوییم که بین قصد و گفتار، ناهماهنگی وجود دارد.

یعنی ردیف نشده و ربطی به هم ندارند. خیلی خب، دوباره، ما این جمله را داشتیم، شیرمان تمام شده، این یک جمله‌ی خبری بود و به نظر می‌رسید که برای اطلاع‌رسانی است، اما در واقع یک درخواست مودبانه بود. و بعد یک جمله‌ی دیگر هم داریم، یک سوال بلاغی

متن سخنرانی این بود: مامان وارد آشپزخانه شد، تامی کوچولو روی زمین نشسته بود و داشت از توی شیشه کلوچه‌ها را توی صورتش می‌چپاند، خرده‌های کلوچه همه جا پخش بود، و مامان گفت چی؟ داری چیکار می‌کنی؟ خب، این چیزیه که تامی نمی‌گه. مامان، من اینجا نشستم و کلوچه می‌خورم، نمی‌تونی بفهمی؟ چرا؟ چون داره سرزنشش می‌کنه. خب، پس یه سرزنش بود، و داره سرزنشش می‌کنه.

خب، نتیجه‌ی همه اینها چیست؟ باید بررسی کنیم که آیا آنها مطابقت دارند؟ اگر مطابقت ندارند، به عبارت دیگر، اگر تحریف شده‌اند، باید این موارد را مشخص کنیم تا بتوانیم قبل از ترجمه، بفهمیم که منظور از گفته چیست. بسیار خوب، مثلاً از کتاب مقدس، این قسمتی از رساله‌ی غلاطیان است که در موردش صحبت کردم، و فقط به آن گوش دهید و نحوه‌ی استفاده‌ی پولس از زبان را بفهمید. اوه، غلاطیان، چه کسی شما را افسون کرده است؟ جلوی چشمان شما بود که عیسی مسیح علناً به صورت مصلوب به تصویر کشیده شد.

بگذارید فقط از شما این را بپرسم: آیا روح را از طریق اعمال شریعت دریافت کردید یا از طریق شنیدن با ایمان؟ آیا شما که با روح شروع کردید، اکنون در جسم کامل می‌شوید؟ آیا این همه رنج را بیهوده متحمل شدید، اگر واقعاً بیهوده بوده است؟ آیا کسی که روح را به شما می‌دهد و در میان شما معجزات انجام می‌دهد این کار را از طریق اعمال شریعت انجام می‌دهد یا از طریق شنیدن با ایمان؟ همانطور که ابراهیم به خدا ایمان آورد و این برای او به عنوان عدالت محسوب شد، پس بدانید که ایمانداران فرزندان ابراهیم هستند. کتاب مقدس، با پیش‌بینی اینکه خدا غیریهودیان را با ایمان توجیه خواهد کرد، از قبل به ابراهیم بشارت داد و گفت در تو همه ملت‌های زمین برکت خواهند یافت. «بنابراین، کسانی که ایمان دارند با ابراهیم، مرد ایمان، برکت» می‌یابند.

این کتاب پر از هر چیزی است که ما در موردش صحبت کرده‌ایم، در مورد کنش‌های گفتاری و نیات و آنچه او می‌خواهد و آنچه او نمی‌خواهد. پس چرا ما کنش‌های گفتاری را مطالعه می‌کنیم؟ این چارچوبی برای درک تفسیر گفته‌ها است و نکته همین است. خب، حالا برویم سراغ بحث بعدی، می‌خواهیم در مورد ارتباط و ارتباط صحبت کنیم، و این از براون است.

براون می‌گوید که ارتباط تا حد زیادی یک فرآیند استنباطی است. این به چه معناست؟ گویندگان چیزی را تلویحاً بیان می‌کنند. این اغلب رمزآلود است و آنها آن را آشکارا بیان نمی‌کنند.

شنونده استنباط می‌کند یا سعی می‌کند بفهمد چه چیزی گفته شده است. برخی افراد تلویح و استنباط را یکی می‌دانند. در واقع، آنها متضاد هستند.

مثل بده و بستان است. من می‌دهم، تو می‌گیری. آنها مترادف نیستند.

بنابراین، شنونده باید سعی کند بفهمد چه چیزی گفته شده است. بسیار خب. اطلاعات زمینه‌ای برای درک معنا کاملاً ضروری است و براون در کتابش از این مثال استفاده می‌کند.

یک بار، او بعدازظهر به خانه آمد. دخترش از مدرسه به خانه آمد و دخترش چند دقیقه‌ای آنجا بود، و بعد دخترش گفت، سلام مامان، می‌تونم تلویزیون تماشا کنم؟ و خانم براون گفت، آیا تکالیف را تمام کرده‌ای؟ خب، به این فکر کنید که منظور خانم براون از سوالش چه بود. خب، دختر چه می‌خواست؟ او اجازه می‌خواست تلویزیون تماشا کند، درست است؟ منظور خانم براون از اینکه گفت، آیا تکالیف را تمام کرده‌ای چه بود؟ خب، اگر جواب این است که آیا تکالیف را تمام کرده‌ای، آیا این یک سوال واقعی است، یا یک نوع سوال دیگر است؟ احتمالاً یک سوال واقعی است.

تکالیفت را تمام کردی؟ بله، انجام دادم. بعدش، بله، می‌توانی تلویزیون تماشا کنی. تکالیفت را تمام کردی؟ نه، هنوز نه.

اول تکالیفت را انجام بده، بعد می‌توانی تلویزیون تماشا کنی. اما دختر به محض اینکه مادرش آن سوال را پرسید، جواب را فهمید، درست است؟ پس، این یک مکالمه واقعی بود که او با دخترش داشت، که مثالی از آن را در کتاب آورده است. بسیار خوب.

این هم یکی دیگه. یارو میره پیش دختری که ازش خوشش میاد، و میگه، جمعه شب چیکار میکنی؟ و دختره میگه سرم شلوغه. یارو فوراً هدف گلوله قرار میگیره.

خب، وقتی پرسید جمعه شب چیکار می‌کنی، چی داشت می‌گفت؟ داشت می‌گفت می‌خوام ببرمت بیرون یه قرار بذاریم. علاوه بر این، داشت می‌گفت ازت خوشم اومده و می‌خوام باهات یه رابطه داشته باشم. همه این‌ها توی اون سوال خلاصه شده، و شاید حتی بیشتر.

خب، وقتی گفت سرم شلوغه چی داشت می‌گفت؟ نمی‌خوام باهات بیرون برم. ازت خوشم نمیاد. نمی‌خوام باهات رابطه داشته باشم.

ما این را در نطفه خفه خواهیم کرد، و قرار نیست این را شروع کنیم. باشه، زبان رمزآلود. عالیه.

خب، بیایید درباره ارتباط و ارتباط صحبت کنیم. و باز هم، خیلی شبیه به چیزی است که درباره‌اش صحبت می‌کردیم، درباره کنش‌های گفتاری. نوعی دانش مشترک در جریان است.

برای مثال، همسایه من طرفدار پروپاقرص تیم کابویز است و عاشق تیم کابویز است. او یک پرچم کابویز دارد، که هر روز بازی در طول فصل فوتبال، بیرون خانه‌اش آویزان است. این مرد عاشق کابویز است. و یک بار او به من گفت، هی، آیا کابویز امسال بهتر عمل خواهد کرد؟ بنابراین، او فرض می‌کند که من می‌دانم کابویز چه کسانی هستند.

و اگر با شخصی از کشور دیگری صحبت می‌کنید، فرض می‌کنید که او چه چیزهایی را می‌داند؟ خب، اول از همه باید بفهمید که کابوی‌ها چه کسانی هستند، درست است؟ در واقع، حداقل یک تیم دانشگاهی به نام کابوی‌های ایالت اوکلاهما وجود دارد. بنابراین، باید بدانید که این یک تیم فوتبال حرفه‌ای است. دانستن این واقعیت که ما سطح حرفه‌ای و سطح دانشگاهی، شاید سطح دبیرستان داریم، مفید است.

بستگی به این دارد که واقعاً چقدر باید بدانید، اما این واقعیت که یک تیم حرفه‌ای وجود دارد و آنها فوتبال بازی می‌کنند، فوتبال آمریکایی. گویندگان معمولاً چیزی می‌گویند زیرا فکر می‌کنند دلیلی برای گفتن آن دارند. و بنابراین، دلیل این شخص برای گفتن این حرف به من چیست؟ شاید او از کابوی‌ها خوشش می‌آید.

او دوست دارد در مورد آنها صحبت کند. شاید می‌خواهد با من ارتباط برقرار کند. و او از همه چیزهای مربوط به کابوی لذت می‌برد.

بنابراین، وقتی او را می‌بینم سعی می‌کنم با او ارتباط برقرار کنم، و وقتی کابوی‌ها می‌بازند، ما سوگواری می‌کنیم. من طرفدار کابوی‌ها نیستم، اما او هست، پس می‌دانید. بسیار خوب.

بنابراین، دانش مشترک وجود دارد. فرد دلیلی برای گفتن آنچه می‌گوید دارد، و همچنین فکر می‌کند که حرف مهمی برای گفتن دارد، که حرف ارزشمندی برای گفتن دارد. اگر شما از آن فرهنگ نیستید، اگر از آن موقعیت نیستید، یا اگر چیزهایی می‌گویند که برای شما غیرمنتظره است، همیشه منظور آنها را متوجه نمی‌شوید.

خب، شما آن را خیلی مهم یا بی‌ربط می‌دانید. خب، یک بار، این مرد جوان، یک مرد جوان آمریکایی، در ژاپن بود، و با دوست ژاپنی‌اش از توکیو در حال سفر به اطراف توکیو بود، و آنها با قطار سفر می‌کردند، و مرد جوان آمریکایی به اطراف نگاه می‌کرد، و همانطور که به اطراف نگاه می‌کرد، با مردم تماس چشمی برقرار می‌کرد، و دوستش به انگلیسی به او گفت، خوب است که به پاهایت یا شاید تابلوها نگاه کنی.

مرد آمریکایی گفت، باشه. خب، مرد ژاپنی، دانش مشترک، دلیل گفتنش، یه چیز مهم. مرد آمریکایی گفت، باشه، عالیه، و شروع کرد به نگاه کردن به اطراف، و با مردم تماس چشمی برقرار کرد، و مرد ژاپنی دوباره این را برای بار دوم گفت.

آره، واقعاً، واقعاً چیز خوبیه که به پاهات نگاه کنی. اون زیر پاهاش رو هم نگاه کرد، باشه، و همینطور به این کار ادامه داد تا اینکه بالاخره اون یارو مجبور شد به انگلیسی بگه که نگاه کردن به چشم مردم مودبانه نیست. برای اونا توهین آمیزه.

بنابراین، شما نباید به چشمان افراد نگاه کنید، و کاری که ما انجام می‌دهیم این است که به پاهایمان نگاه کنیم. ناگهان، چراغ‌ها روشن می‌شوند. او آن دانش مشترک را نداشت.

او فرهنگ آنجا را نمی‌شناخت. او قوانین آنجا را نمی‌دانست. خب، یک بار داشتم با یکی از دانشجویان بیولا صحبت می‌کردم و او این سوال را از من پرسید.

خب، چه نوع موسیقی در لیست پخش شما هست؟ او فرض کرد که من و او چه می‌دانیم؟ خب، فقط تصور کنید که یک فرد برای فهمیدن این سوال به چه چیزهایی نیاز دارد. اولاً، لیست پخش چیست، درست است؟ دوماً، این لیست پخش را با چه چیزی پخش می‌کنید؟ لیست پخش از چه چیزی؟ لیست پخش از آهنگ‌ها معمولاً، درست است؟ و با چه چیزی به این گوش می‌دهید؟ حالا، روی گوشی شماست، اما قبلاً روی یک دستگاه الکترونیکی دیگر بود، درست است؟ و چه چیزهای دیگری را فرض کرد؟ او فرض کرد که من یک لیست پخش دارم، بنابراین مجبور شدم به او بگویم، بله، در واقع، من لیست پخش ندارم. من با گوشی‌ام به موسیقی گوش نمی‌دهم.

می‌دانستم چیست. می‌دانستم منظورش چیست. او فرض کرده بود که دانش مشترکی وجود دارد، و اینطور نبود، یا حداقل تجربه مشترکی وجود داشت.

دانش وجود داشت، اما تجربه نه. بنابراین، اگر او می‌دانست که من حتی این کار را هم نمی‌کنم، هرگز این سوال را نمی‌پرسید، اما او سعی داشت با من ارتباط برقرار کند و چیزی شبیه به این، بله، خب، پس می‌توانست این را بگوید. چه نوع موسیقی دوست داری گوش کنی؟ هدف سوال او واقعاً همین بود، و سپس آن را از من پرسید.

خب، به چی گوش میدی؟ اوه، من اینو دوست دارم، و اینو دوست دارم، و اونرو دوست دارم. خب، بهش گفتم، می‌دونی، من با لپ‌تاپم یا هر جای دیگه گوش میدم. خب، ارتباط و ارتباط

بنابراین، شنونده همیشه باید فکر کند، چرا این شخص این را به من می‌گوید؟ و باز هم، در همین زمینه‌ی نزدیک است، درست است؟ می‌تواند چیزی مرتبط باشد که در اطراف شما نیست، اما اغلب، باید به چیزی

که در همان لحظه در اطراف شماست، مانند آن مرد در قطار، مربوط باشد. و سپس آنها سعی می‌کنند گوینده‌ها را حدس بزنند، نه تنها چرا، نیت چیست، چرا این برای من مهم است؟ چرا اصلاً این برای من مهم است؟ چرا باید به این گوش دهم؟ از این چه چیزی به دست خواهم آورد؟ داستان مرد جوان، پسر کوچک ما، که به مادرش می‌آید و می‌گوید، مامان، ساعت چند است؟ او می‌گوید، نمی‌دانم، برو از پدرت بپرس. و پسر کوچک گفت، من نمی‌خواهم اینقدر بدانم، زیرا در آن صورت او آنجا گیر می‌کند و به حرف‌های پدرش گوش می‌دهد، و پدر قرار است این توضیح طولانی را در مورد چیزی بدهد، و بچه مثل پدر، لطفاً

و تو بی‌خیالش می‌شوی. باشه، باشه. بسیار خب.

خب، چقدر تلاش لازم است تا فرد بفهمد منظور طرف مقابل چیست؟ اگر فهمیدن منظورش سخت باشد، مثلاً وقتی با کسی صحبت می‌کنید و می‌بینید که دارد چرت و پرت می‌گوید و شما هیچ ایده‌ای ندارید که درباره چه چیزی حرف می‌زند؟ و می‌گویید، من دارم سعی می‌کنم بفهمم چه می‌گوید، اما نمی‌فهمم. یا اگر چیزی را می‌خوانید و فقط آن را می‌خوانید، و می‌گویید، این خیلی پیچیده است، نمی‌توانم بفهمم چه گفته شده است بنابراین، آن شخص از خود می‌پرسد، آیا واقعاً ارزش تلاش برای گوش دادن را دارد؟ و اینها احساسات عادی هستند که مردم دارند.

این به ارتباط عادی بین آدماست. این به مورد خاص و ویژه نیست. خیلی خب.

آیا ارزشش را دارد که برای گوش دادن تلاش کنیم؟ اگر تلاش زیادی لازم باشد، آنها نمی‌توانند از آن چیزی بفهمند. اطلاعات ضمنی وجود دارد که آنها نمی‌فهمند. موضوع جالب است.

امیدوارم الان هنوز با من همراه باشید. و امیدوارم همه این‌ها برای شما جالب باشد. آیا گوینده منظورش را نمی‌فهمد؟ مردم چه می‌کنند؟ آنها دیگر گوش نمی‌دهند.

آنها به شما توجه نمی‌کنند. یا اگر گوش می‌دهند، به دنبال آن بخش کوچک، آن تکه‌ای که می‌توانند از شما بگیرند، هستند. و وقتی بخش کوچک را گرفتند، پردازش را متوقف می‌کنند.

گاهی اوقات این اتفاق می‌افتد وقتی که کشیش شما صبح یکشنبه صحبت می‌کند، و او موعظه‌ای می‌کند، و نکته‌اش را بیان می‌کند، و سپس دو یا سه مثال می‌زند. شما نکته را شنیدید، و سپس در حین مثال‌ها، ذهن شما شروع به سرگردانی می‌کند، و شاید با خود بگویید، خب، شاید من این آیه را در تلفن همراهم جستجو کنم. سپس، شما آیه را در تلفن همراه خود جستجو می‌کنید.

اوه، به پیغام میاد. بعدش می‌بینی که گم شدی. و بعد برمی‌گردی و سعی می‌کنی به حرف‌های کشیش گوش بدی، و با خودت می‌گی، خدای من، گم شدم.

من اصلاً نمی‌دانم او در کجای پیامش نوشته است. بگذارید طرح کلی را در بولتن بررسی کنم. بسیار خب.

اگر چیزی را که نیاز دارید به دست آورید، دیگر گوش نمی‌دهید. مردم معمولاً اینطور هستند. خب، این چه ربطی به ارتباط بین فردی دارد؟ باز هم، زبان استنباطی است.

زمینه مشترک مورد نیاز است. گوینده زمینه را در نظر می‌گیرد. این اطلاعات واقعاً مهم هستند.

و آنچه گفته می‌شود همیشه با آنچه منظور است مطابقت ندارد. خب. بنابراین الگوی ترجمه ما، وقتی در مورد ارتباط در کتاب مقدس صحبت می‌کنیم، الگوی ترجمه ما با این درک شروع می‌شود که نویسنده چیز مهمی را می‌خواهد بگوید.

وگرنه چرا باید این را بنویسند؟ ما فرض می‌کنیم که آنها دلیلی برای گفتن آن داشته‌اند، دلیلی برای این پیام داشته‌اند. ما فرض می‌کنیم که مردم آنجا هستند و او می‌خواهد منظورش را برساند. شما عمداً مبهم و گیج‌کننده صحبت نمی‌کنید، مگر اینکه دختر من در دبیرستان یک بار این رمان دیستوپایی را خوانده باشد.

این کتاب توسط کسی نوشته شده که عمداً چیزی نوشته که اصلاً معنی ندارد. و او [زن] می‌گوید، چرا باید این را بخوانم؟ اما معمولاً مردم می‌خواهند فهمیده شوند. و ما فرض می‌کنیم که او از زبانی استفاده کرده که امیدوار بوده فهمیده شود.

بسیار خب. ما همچنین معتقدیم که می‌توانیم تمام تلاش خود را بکنیم تا بفهمیم منظور نویسنده چه بوده است، و اینکه آنها سعی در انجام این کار داشته‌اند. و ما می‌توانیم این کار را با مطالعه انجام دهیم.

و ما گفتیم که سعی می‌کنیم زمینه را درک کنیم. آنها در چه موقعیتی هستند؟ چه اطلاعات احتمالی بین دو طرف به اشتراک گذاشته شده است؟ نویسنده واقعاً چه چیزی گفته و چه چیزی نگفته است. مانند مادر عیسی، آنها شرابشان تمام شده است.

و عیسی می‌گوید، ماما. منظور آنها در آن زمینه چیست، و درک فرهنگی چگونه به بحث در مورد آنچه آنها درک می‌کردند و آنچه به اشتراک می‌گذاشتند، مرتبط است؟ بسیار خب. بنابراین، پیامدهایی برای ترجمه

اول از همه، آیا افرادی که این ترجمه را دریافت می‌کنند، می‌توانند این متن را درک کنند؟ آیا می‌توانند اطلاعات صریح و نحوه استفاده از آن را بدانند؟ آیا می‌توانند بفهمند چه چیزی از قلم افتاده است؟ گاهی اوقات بله و گاهی اوقات خیر. بنابراین، این سوال از طرف ما مطرح می‌شود: آیا اگر قرار است به افرادی که آن را می‌خوانند کمک کند تا آن را درک کنند، باید مقداری از این اطلاعات ضمنی را ارائه دهیم؟ ما باید این سوال را بررسی کنیم. من نمی‌گویم که متن را تغییر دهیم.

منظورم این است که آیا لازم است اطلاعاتی ارائه دهیم؟ اگر پاسخ به هر دو سوال مثبت باشد، مشکلی نیست. مانند وضعیت عیسی و مادرش. ما قرار نیست چیزی به آن متن اضافه کنیم.

ما قرار نیست چیزی را از شما بگیریم یا چیزی از شما کم کنیم. بنابراین سوال این است: آیا آنها متوجه می‌شوند؟ چگونه می‌توانیم این پیام را برایشان مرتبط کنیم تا بخوانند این متن را بخوانند؟ تا به حال دوستی داشته‌اید که مسیحی نبوده و سعی می‌کنید او را به در نظر گرفتن انجیل تشویق کنید، و او را به خواندن کتاب مقدس تشویق می‌کنید، یا به او یک رساله با مطالبی از کتاب مقدس می‌دهید، و او می‌گوید، من واقعاً نمی‌خواهم آن را بخوانم. یا آن را می‌گیرند و مودبانه برخورد می‌کنند، و بعداً از او می‌پرسید، خب نه، من هنوز فرصتی نداشته‌ام.

من هنوز فرصت نکرده‌ام. چطور می‌توانیم متن را بنویسیم، و نمی‌گویم با انجام کاری خارج از آنچه نباید انجام دهیم، آن را زیباتر کنیم، اما آیا این ارتباط برای آنها مرتبط است؟ آیا چیزی است که برای زندگی آنها مهم است؟ و به یاد داشته باشید، اگر خیلی سخت باشد، آنها چه می‌کنند؟ آنها خواندن آن را متوقف می‌کنند. به نظر من، نسخه کینگ جیمز احتمالاً بزرگترین کتابی است که تا به حال نوشته شده است، جدا از خود کتاب مقدس و زبان‌های اصلی.

،انجیل کینگ جیمز پرچاپ‌ترین کتاب در تاریخ بشر و ترجمه‌شده‌ترین کتاب در تاریخ بشر است. اما امروزه اگر سعی کنید آن را بخوانید، خیلی سخت است، و فقط با سه یا چهار جمله می‌توانید آن را بخوانید. خیلی سخت است.

همین اتفاق وقتی افراد یک ترجمه تحت‌اللفظی را می‌خوانند، می‌افتد. در نهایت خیلی سخت می‌شود. فهمیدنش خیلی سخت است.

آنها هیچ ارتباطی با آن ندارند. آنها نمی‌توانند بفهمند که چرا این موضوع مهم است. و بنابراین چه می‌کنند؟ آنها خواندن آن را متوقف می‌کنند.

بنابراین، ترجمه‌های ما باید مرتبط باشند. چگونه این اطلاعات را در اختیار آنها قرار می‌دهیم؟ و این می‌تواند در پاورقی‌ها یا به روش دیگری باشد. چگونه این اطلاعات را ارائه می‌دهیم که به پر کردن شکاف یا شکاف‌های ارتباطی بین افراد فرهنگ کتاب مقدس و افراد فرهنگ مقصد کمک کند، و آنچه مردم فرهنگ مقصد می‌دانند که شاید نمی‌دانند در کتاب مقدس وجود دارد؟ بنابراین، ما این مفهوم یا این موضوع مرتبط بودن و نحوه صحبت مردم را در هر مرحله از ترجمه در ذهن خود نگه می‌داریم.

متشکرم.

من دکتر جورج پیتون هستم در تدریسش در مورد ترجمه کتاب مقدس. این جلسه ۸، زبان، بخش ۳، چگونه به شیوه‌ای مرتبط ارتباط برقرار می‌کنیم.